

آیا توانسته ای تجربه ای جدید به خودت اضافه کنی ؟ پرسش های من کماکان در اوج هستند . رفتارهایم مرا به این لحظه کشانده اند . این لحظه چه انعکاساتی را باخود دارد ؟ همین انعکاسات به سمت من می آیند . من حوادث را بازشناسی می کنم . از مرور حوادث به جنون می رسم . پلک هایم سنگین شده اند . خوابیدن برایم حیاتی شده است . زندگی کردن برایم حاشیه ای شده است . قواعد من عجیب و غریب شده اند . احساساتی وجود دارند که بالقوه و دست نخورده هستند . از وجدان خودم یاد می کنم . احساس خوشبختی در من چه می کند ؟ صداها و سکوت ها در تلاطم . زندگی در اوج خویش . مرگ در زمان خویش . واژه ها دیگر کاربردی ندارند . وقتی می گوئیم که اعصابم نمی کشد به چه چیزی اشاره می کنیم ؟ دیگر نمی توانم دردهایم را مرور کنم . واقعا دیگر توان و انرژی ندارم . کو آرامشی فاقد وسواس ؟ نویسندگی ام دیگر چنگی به دل نمی زند . به واقع حال من تعریفی ندارد . در حرارت دل به چه میمانیم ؟ در آتش مهربانی به چه مشغولیم ؟ در حضور روشنی به کجا مسکن گزیده ایم ؟ در تب و تاب بودن به کجا رسیده ایم ؟